



جگونگی شکل گیری القاعده، طالبان و داعش

پادکست دایجست | قسمت ۲۲

شهریور ۱۳۹۸

فرشاد محمودی

ویرایش و تنظیم: شادی حسین نیا

مقدمه

فکر نمی‌کنم کسی اسم این سه گروه را نشنیده باشد؛ اما مانند بسیاری از مسائل دیگر که راجع به آن‌ها شنیده‌ایم و از چند و چونشان بی‌خبریم، با وجود آن‌که داعش تا چند قدمی ما آمده بود، ماجرای این سه گروه را نمی‌دانیم. ممکن است که جسته و گریخته اسم کسانی مانند بن‌لادن به گوشمان رسیده باشد، اما اگر بخواهیم ده دقیقه درباره‌ی این موضوعات صحبت کنیم، می‌بینیم که اطلاعاتمان کم است. دایجست این موضوع را انتخاب کرده تا ببینیم این سه گروه تروریستی که ما را احاطه کرده‌اند و همواره در چند سال اخیر در معرض خبرهای آن‌ها بوده‌ایم، که هستند، از کجا آمده‌اند، چه می‌خواهند و امروز در چه وضعیتی‌اند؟ شاید پرسید چرا این سه گروه را با هم مطرح می‌کنیم؟ به این دلیل که قصه‌ی این سه گروه به هم گره خورده است.

سرآغاز تمام ماجرا

قبل از آن که به سراغ این گروه‌ها برویم باید به ۴۰ سال قبل (۱۹۷۹ میلادی یا ۱۳۵۸ هجری شمسی) بازگردیم؛ هنگامی که جنگی میان دو کشور، سرنوشت بسیاری از ما را تغییر داد. یک سال پس از انقلاب اسلامی ایران، شوروی به افغانستان حمله کرد. در حقیقت عمر هیچ کدام از این سه گروه بیش از چند سال نیست. بیشتر این گروه‌ها به واسطه‌ی این جنگ به وجود آمدند. جنگی که موجب شد بالغ بر دو میلیون شهروند غیرنظامی افغان کشته شوند و بیش از پنج میلیون نفر مجبور به ترک کشورشان شدند؛ کوچ اجباری. بحران مهاجران که در چند سال اخیر به واسطه‌ی جنگ‌های سوریه بسیار مسئله‌ساز شده است، قبلاً نیز با همین مقیاس رخ داده است؛ اتفاقی که ما ایرانی‌ها کاملاً با آن عجبین هستیم. یکی از دلایل بسیار مهم حضور سی تا چهل ساله‌ی عزیزان افغان در کشور ما، همین جنگی بود که در سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. جنگی که افغانستان را به بلای امروز دچار کرده و هر روز شاهد انفجار یا تسخیر جایی توسط طالبان هستیم. جنگی که باعث شد تا همین امروز جنگ‌های داخلی افغانستان ادامه پیدا کند.

حالا که می‌خواهیم وارد داستان این جنگ شویم، شاید بد نباشد که گوشه‌نظری به تاریخ افغانستان داشته باشیم. لقب افغانستان، «قبرستان امپراطوری‌ها» است. مشهور است که افغانستان برای حکومت کردن کشور بسیار دشواری است. حتی اگر امپراطوری‌هایی بودند که پیروزی‌هایی نسبی داشتند، اما در نهایت و به مرور زمان محکوم به شکست شدند. به تاریخ قدیم افغانستان چندان نمی‌پردازیم، زیرا از بحثمان خارج است. مختصراً باید بدانیم که در بسیاری از دوران‌های تاریخ، این کشور توسط ایرانی‌ها اداره می‌شده است. چنانچه بخواهیم وارد تاریخ معاصر افغانستان شویم، لازم است تاریخ را از سال ۱۹۷۳ به بعد ورق بزنیم، اما نظر به این که برخی وقایع عقبه‌ی تاریخی دارند، مختصر اشاراتی نیز به چند دهه‌ی قبل از آن می‌کنیم.

نگاهی بسیار مختصر به تاریخ نوین افغانستان

پس از مرگ نادرشاه افشار که افغانستان را تصرف کرد، سلسله‌ی افشاریان نیز از بین رفت. در دوران پس از نادرشاه، یکی از فرماندهان نادرشاه به افغانستان رفت و خود سلسله‌ای تأسیس کرد. افغانستان میان سلسله‌هایی که آمدند و رفتند، دست به دست شد. قصد من بازگو کردن جزئیات این رفت و آمدها نیست. تنها برخی نکات کلیدی وجود دارد که ذکر آن‌ها خالی از لطف نیست؛ برای مثال موازنه‌ی قدرت سیاسی میان انگلستان و روسیه در قرن نوزدهم: در یک سو روسیه‌ی تزاری -که از شرق و جنوب کشور گشایی می‌کند- و در سوی دیگر انگلستان -که هندوستان را در اختیار خود دارد-. از تاریخی به بعد، بین این دو کشور مواجهاتی درمی‌گیرد که به The Great Game (بازی بزرگ) موسوم است. دلیل این مواجهات آن بود که توسعه‌ی روسیه به سمت جنوب آسیای مرکزی و قراردادهایی مانند ترکمانچای و امثال آن، این ترس را در دل انگلستان انداخت که ممکن است روسیه قصد حمله به هند را داشته باشد.

در طرف دیگر روسیه از این واهمه داشت که انگلیس به قلب آسیای مرکزی نفوذ کند. در نهایت انگلستان کوچک بر آن می‌شود که کشورهایی مانند ایران، ترکیه، افغانستان و چند کشور دیگر را به عنوان حد واسط تقویت کند تا روسیه مستقیماً با هند هم‌مرز نشوند. حتماً

داستان‌های ایران و تقابل روسیه و انگلیس را شنیده‌اید. حال همان اتفاقات به نوعی بر سر افغانستان تکرار می‌شد. هر کدام از این دو کشور برای جلوگیری از قدرت دیگری، سعی می‌کردند نفوذ بیشتری در افغانستان داشته باشند، تا حدی که شاهد جنگ‌های متعدد Anglo-Afghan در تاریخ هستیم. نکته آن است که تنها چیزی که در تاریخ افغانستان به چشم می‌خورد، نفوذ قدرت‌های اروپایی تنها برای منافع خودشان است. این کشمکش سیاسی تا جایی ادامه می‌یابد که روسیه و انگلیس بر سر تعیین تکلیف مرزهای افغانستان به مذاکره می‌نشینند. بعدها انگلیس و فرانسه همین کار را در مورد خاورمیانه انجام دادند.

خلاصه‌ی کلام آن که با ورود به قرن بیستم، آرام آرام از نفوذ انگلستان کاسته و بر نفوذ روسیه افزوده می‌شد، تا جایی که هنگام فروپاشی روسیه‌ی تزاری در سال ۱۹۹۲ و شکل‌گیری شوروی، افغانستان جزو نخستین کشورهای بود که این کشور جدید را به رسمیت شناخت و از همین جا بود که روابط دو کشور بسیار بهبود پیدا کرد؛ به نحوی که تا دهه‌ها بعد شوروی میلیاردها دلار به افغانستان کمک می‌کرد. افغانستان نیز روند مدرنیته را در پیش گرفت و به سمت یک جامعه‌ی در حال پیشرفت حرکت کرد. شاید اگر فیلم‌های مستند دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ افغانستان را ببینید، در مقایسه با تصویری که هم اکنون در ذهنتان وجود دارد، تفاوت‌های بسیاری را ببینید.

پس از جنگ جهانی اول و دوم، موازنه‌ی قدرت در جهان کمی تغییر کرد. بعد از جنگ جهانی دوم، به جای انگلستان، در عرصه‌های جهانی رد پای بازیگری جدید به نام آمریکا مشاهده شد. گفتیم که در طول این سال‌ها رابطه‌ی افغانستان و شوروی بسیار خوب بود. یکی از تبعات این رابطه‌ی خوب، نفوذ ایدئولوژی‌های شوروی در افغانستان بود که در نهایت باعث شکل‌گیری حزب‌های کمونیستی مانند حزب دموکرات خلق افغانستان شد.

سال ۱۹۷۳ کودتایی در افغانستان شکل گرفت. شخصی به نام محمد داوود خان قدرت را از پادشاه گرفت و کل نظام پادشاهی را ملغی و خود را به عنوان اولین رئیس‌جمهور افغانستان معرفی و سرکوب گروه‌های مخالف را آغاز کرد. سران حزب دموکراتیک خلق - که نگران دستگیری توسط داوود بودند- از آن جا که با برخی سران ارتش ارتباط داشتند، کودتایی دیگر را ترتیب می‌دهند که منجر به تغییر نام کشور به جمهوری دموکراتیک افغانستان شد. این روند در ایران نیز در حال شکل‌گیری بود. هر چند حزب توده که با این جریان عجیب بود، با شکست مواجه شد.

در حقیقت یکی از بهترین سپه‌های دفاعی در مقابل نفوذ کمونیسم، اسلام بود. از هنگامی که حزب دموکراتیک خلق در افغانستان به قدرت رسید، به دنبال همان ایدئولوژی، یک سری اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی مارکسیستی-لنیستی شکل گرفت که الزاماً اصلاحات بدی هم نبودند ولی به دلیل آن که جامعه‌ی سنتی و مذهبی آن زمان افغانستان، ظرفیت چنین تغییرات بزرگی را نداشت، همین باعث آشوب و اخلال شد.

یکی از بزرگ‌ترین اهداف این تغییرات زنان بودند. ایده آن بود که زنان باید قدرت بیشتری داشته و از حقوق برابر اجتماعی (حق تحصیل، حق رأی، پوشش، اختیار همسر و...) برخوردار باشند. از سوی دیگر بحث مذهب و ایده‌ی دولت سکولار و همچنین اصلاحات اراضی به همراه سرکوب‌های متعدد، همگی باعث شد کشور از آرامش خارج شده و دچار آشوب و مقاومت شود. تا این جا رابطه با شوروی همچنان خوب بود. در این بین اتفاق دیگری می‌افتد که باعث نگرانی روس‌ها می‌شود. درون دولت افغانستان یک جابه‌جایی قدرت شکل می‌گیرد و روس‌ها که احتمال می‌دادند این فرد جدید، موسوم به حافظ الله امین، نیروی آمریکایی‌ها باشد، طی عملیاتی به نام طوفان ۳۳۳ (Storm ۳۳۳)، حافظ الله را به قتل رسانده و برای آن که قدرت حزب دموکراتیک خلق را در مقابل آشوب‌ها تقویت کنند، در سال ۱۹۷۹ با صد هزار نیرو به افغانستان حمله کردند و این آغاز یک جنگی فرسایشی بود که ده سال به طول انجامید و سرآغاز بسیاری از گروه‌های تروریستی حال حاضر در خاورمیانه شد.

حمله‌ی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری مجاهدین

این جنگ نیز، مانند بیشتر جنگ‌های قرن بیستم، صحنه‌ی مقابله‌ی دو ابرقدرت دنیای آن زمان - یعنی آمریکا و شوروی - بود. مانند جنگ‌های کره‌ی شمالی و جنوبی، ویتنام و بسیاری از کشورهای دیگر که در اپیژودهای قبل داستان آن‌ها را تعریف کردیم. آمریکا بلایی را که شوروی در جنگ آمریکا - ویتنام بر سرش آورد، دقیقاً در جنگ شوروی - افغانستان جبران کرد. پس از این که شوروی به خاک افغانستان حمله می‌کند، از طرف نیروهای محلی این کشور اعلام جهاد می‌شود. این اعلام جهاد باعث سرازیر شدن مسلمان‌های بسیاری به افغانستان شد تا در جنگ مقابل مشرکین شرکت کنند. گروهی که شروع به مبارزه با شوروی کرد، مجاهدین لقب گرفت. کمک‌های مالی و نظامی از سمت آمریکا، عربستان و پاکستان به سوی مجاهدین سرازیر شد تا برای شوروی جهنمی به وجود آورند و در این راه موفق شدند و ده سال بعد شوروی با شکست افغانستان را ترک کرد.

داستان ما از درون همین مجاهدین است که شکل می‌گیرد. از میان این مجاهدین که همگی متفق القول با شوروی می‌جنگیدند، اسم سه تن را باید بدانید؛ ابومصلح الزرقاوی (مؤسس داعش)، اسامه بن لادن (مؤسس القاعده) و محمد مولا عمر (مؤسس طالبان). پس هر سه گروه از این جنگ و این کشور سرچشمه می‌گیرند. من سعی می‌کنم داستان این سه نفر و شکل‌گیری این سه گروه - که به یکدیگر مرتبط بودند- را در خلال ماجرای اصلی برایتان تعریف کنم.

اسامه بن لادن و القاعده

اولین شخصیتی که می‌خواهیم در موردش صحبت کنیم، اسامه بن لادن، مؤسس القاعده است. بن لادن متولد ۱۹۵۷ در شهر ریاض عربستان بود. پدرش محمد بن لادن، یک میلیونر یمنی بود که ثروتش را در عربستان از صنعت ساخت و ساز به دست آورده بود و صاحب یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های عمرانی عربستان بود و با خاندان سلطنتی نیز روابط بسیار نزدیکی داشت. اسامه فرزند دهمین همسر وی بود. اسامه مسلمان سنی بود که اقتصاد و مدیریت را در دانشگاه شاه عبدالعزیز خوانده بود و حتی روایاتی در دست است که مدرک مهندسی عمران نیز داشته است.

روایات مختلف می‌گویند که بن‌لادن در نوجوانی چندان دارای روحیات جهادی و مذهبی افراطی نبوده، اما رفته‌رفته به مذهب و ایدئولوژی‌های ضدآمریکایی علاقه‌مند می‌شود. تا جایی که وقتی در سال ۱۹۷۹ از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود، یعنی زمانی که تنها ۲۲ سال داشته، به پاکستان می‌رود تا به مجاهدین بپیوندد و در حقیقت به ایدئولوژی‌هایش جامه‌ی عمل بپوشاند. در پاکستان به عبدالله اعظم -کسی که بعدها به یکی از مؤسسين مشترک القاعده تبدیل شد- ملحق شد. با پول هنگفت و تجهیزاتی که بن‌لادن با خود آورد، سازماندهی لجیستیکی و آموزشی مجاهدین آغاز شد. از طرف دیگر هم عربستان، پاکستان و آمریکا برای جلوگیری از نفوذ شوروی، به مجاهدین پول و تجهیزات می‌رسانند. در نتیجه در بیشتر طول عمر جنگ، بن‌لادن بیشتر نقش مستشاری و لجیستیکی داشت، تا این اواخر که کمی نقشش نظامی شد و در چند مبارزه هم به پیروزی رسید و این پیروزی‌ها او را به مایه‌ی افتخار اعراب تبدیل کرده بود. در باب اخلاق و رفتار بن‌لادن گفته شده که رفتار نرم و آرامی داشته و با تمأینه امور را به جلو هدایت می‌کرده و با پایین‌دستان خود مهربان بوده و همواره سعی می‌کرده به آن‌ها کمک کند و به همین دلیل از محبوبیت زیاد برخوردار بوده‌است.

در اواخر جنگ شوروی-افغانستان، وقتی که مجاهدین دیدند که در حال پیروزی هستند، این ایده به ذهنشان آمد که «چرا از این سیستم جهادی در سایر نقاط دنیا برای اسلام و مسلمین استفاده نکنیم؟». این مبنای فلسفی‌ست و زیرساخت گروهی به اسم القاعده به معنای «قاعده» یا «پایه و بنیان» است که توسط بن‌لادن، عبدالله اعظم و بعضی از سران گروه جهاد اسلامی مصر پایه‌ریزی گردید. با اتمام جنگ بن‌لادن به عربستان بازگشت. از طرفی عراق به کویت حمله کرده بود و عربستان از این که صدام -با آن ایده‌های تمامیت‌خواهی در دنیای عرب- هم‌مرزش شود، اصلاً راحت نبود. در نتیجه به فکر این بود که جلوی عراق را بگیرد. بن‌لادن هم که تازه از افغانستان برگشته بود و برای خودش اسم و رسمی به هم زده بود، نزد پادشاه (فهد بن العزیز) و وزیر دفاع عربستان رفت و گفت خودمان می‌توانیم جلوی عراق را بگیریم و نیازی نیست که از آمریکا کمک بخواهیم. وقتی شاه از او می‌پرسد «چگونه جلوی تانک‌های صدام را می‌گیری؟» بن‌لادن می‌گوید «به اذن خداوند و کمکش این کار را می‌کنیم». شاه عربستان نیز مخالفت می‌کند. در نتیجه از آمریکا درخواست کمک کرده و آمریکا هم نیروهایش را به خاک عربستان می‌فرستد.

بن‌لادن که به شدت گرایش‌های ضدآمریکایی داشت، به منتقد دولت عربستان تبدیل می‌شود. از اینجاست که رابطه‌ی بن‌لادن با خانواده‌ی پادشاهی عربستان مخدوش می‌شود، تا جایی که بن‌لادن به سودان تبعید می‌شود. از آن‌جایی که بن‌لادن سازمان القاعده را تأسیس کرده بود، در سودان هم به خرابکار و تروریست تبدیل می‌شود. مثلاً یکی از کارهایی که می‌کند این است که یک پایگاه جدید برای مجاهدین در خارطوم تأسیس می‌کند. قبلاً هم گفته بودیم که اسامه بسیار ثروتمند بود. او در سودان هم ساخت و ساز کرده و به فقرا کمک می‌کند، اما در برنامه‌های تروریستی مثل ترور حسنی مبارک رییس‌جمهور مصر و هم دست دارد. از سمتی دیگر در نیوجرسی آمریکا، پلیس شخصی به اسم السعید نصیر -که نیروی اجرایی القاعده بود- را دستگیر می‌کند. در خانه‌ی او برنامه‌های تروریستی منفجر کردن آسمان‌خراش‌های نیویورک را پیدا می‌کنند و این از اولین اکتشافات برنامه‌های تروریستی القاعده، خارج از کشورهای مسلمان بود. این‌جا بود که آمریکا به‌خاطر بن‌لادن فشار زیادی به سودان آورد که در نتیجه باعث شد بن‌لادن مجبور به ترک سودان شده و به افغانستان بازگردد.

وقتی به افغانستان بازگشت، جنگ تمام شده بود. بن‌لادن در آن‌جا با کسی رابطه‌ی بسیار نزدیکی برقرار کرد که یکی دیگر از اجزای داستان ما است؛ یعنی ملا محمد عمر، بنیان‌گذار طالبان. داستان را در این نقطه نگه می‌داریم و دوباره به عقب برمی‌گردیم: به زمانی که جنگ افغانستان با شوروی رو به اتمام بود و عرصه برای شکل‌گیری طالبان فراهم می‌شد. ببینیم طالبان از کجا آمد.

ملا محمد عمر و طالبان

اواخر دهه‌ی ۸۰، شوروی که دیگر متوجه شده‌بود پیروزی‌ای در این جنگ به دست نمی‌آورد، آرام آرام شروع به عقب‌نشینی و خروج از افغانستان کرد و زمانی که در سال ۱۹۸۹ از افغانستان خارج شد، دست‌نشانده‌ای از طرف خود (به اسم نجیب‌الله) را سر کار آورد که به شوروی نزدیک باشد. اما این دولت جدید آن‌قدر ضعیف بود و نتوانست اعتمادسازی کند که کشور با خلاء قدرتی که شکل گرفته بود، از هر طرف به دست گروه‌های مجاهدین افتاد. تاریخ نشان داده‌است که در کشورهایی که زیرساخت دموکراتیک در آن‌ها وجود ندارد، با پیدایش خلاءهای قدرتی، معمولاً کشور دچار آشوب می‌شود؛ زیرا هر گروه و قبیله‌ای ادعای قدرت کرده و خود را محق حکومت می‌داند. افغانستان هم از این قضیه مستثنی نبود. دولت نجیب‌الله در نهایت سقوط کرد و جنگ داخلی بین گروه‌های مختلف در افغانستان شکل گرفت. نمی‌دانم تصاویر احمد شاه مسعود را به یاد دارید یا نه، ولی یکی از طرف‌های درگیر احمد شاه مسعود بود که خود یکی از نیروهای شمال مجاهدین بود. به‌طور خلاصه باید بدانیم که افغانستان درگیر جنگ داخلی بین طرف‌های مختلفی می‌شود که روزی همه با هم متحد بودند. در این بین به واسطه‌ی این هرج و مرج و بی‌قانونی، جرم و جنایات بسیاری در حق مردم بیچاره افغانستان می‌شود و طاقت مردم را طاق می‌کند. میان این همه هرج و مرج و بی‌قانونی، گروهی به اسم طالبان، با وعده‌ی برگرداندن آرامش به سطح شهر و کشور و اجرای عدالت اسلامی، ظهور می‌کند. طالبان که بودند؟ اساساً طالبان از کلمه‌ی طلبه (به معنی دانش‌جو یا دانش‌آموز) می‌آید. این‌ها کسانی بودند که در مدارس اسلامی که در جنوب افغانستان و شمال پاکستان واقع بود، درس شریعت می‌خواندند و از بچگی تحت آموزش قرار می‌گرفتند. یکی از معلم‌های این مدرسه‌ها که بعداً بنیان‌گذار این گروه شد، ملا محمد عمر بود. در زمان جنگ، پاکستان و آمریکا به شدت روی این گروه‌ها کار و سرمایه‌گذاری می‌کردند. این گروه پس از آن که دیدند هر تکه‌ی افغانستان به دست یک طرف افتاده و بی‌عدالتی همه‌جا را فرا گرفته‌است، از جنوب به افغانستان حمله کرده و وارد قندهار شد. جالب این‌که در آن زمان، مردم هم از حضور طالبان استقبال می‌کردند، زیرا می‌خواستند نیرویی وجود داشته باشد و کشور را از بی‌قانونی و هرج و مرج در بیاورد و طالبان به خوبی از عهده‌ی این کار برمی‌آمدند؛ تا جایی که طالبان ۹۰٪ خاک افغانستان را به کنترل خود درآوردند. مردم به تدریج متوجه شدند که طالبان چه‌قدر سختگیر و تا چه اندازه دگم هستند. قتل‌عام‌های گسترده، قاچاق انسان، ظلم و جنایت به زنان، نابود کردن آثار تاریخی چند هزار ساله مثل بلندترین مجسمه‌ی بودا در بامیان، خشونت علیه شهروندان افغان، همگی از جرم و جنایاتی بود که به طالبان نسبت داده می‌شود.

در حقیقت، طالبان جنبشی اسلامی بود که هدفش بنا کردن یک دولت اسلامی بوده‌است. دکترین (رهنامه‌ی) طالبان به نوعی اسلام سلفی است. سلفی‌گری نوعی از اسلام است که اعتقاد دارد عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده‌است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علماً نباید به طرح ادله‌ای غیر از آن چه قرآن در اختیار می‌گذارد، بپردازند. جالب این‌که تحت حکومت طالبان، وزارتی به اسم امر به معروف و نهی از منکر به وجود آمد و نیروی پلیس مذهبی در شهرها شروع به گشت‌زنی و عملیات کرد. منع حضور اشتغال زنان در جامعه یا مثلاً ممنوعیت مدرسه برای تمام دختران، ممنوع کردن هرگونه تفریح موسیقیایی و سرگرمی و اجازه ندادن به مردها برای اصلاح ریششان از نمونه کارهایی بوده که زبازد خاص و عام بوده‌است.

حال برگردیم به داستان بن‌لادن و مولا محمد عمر یعنی همان طالبان. القاعده در دل طالبان شروع به فعالیت می‌کند. بن‌لادن هم پول داشت و هم کارهایی برای طالبان انجام می‌داد، مثل آموزش نیروها و... تا این‌که ماجرای ۱۱ سپتامبر و برج‌های دوقلوی آمریکا رخ داد. به محض این‌که این اتفاق افتاد، جورج بوش یک سری مطالبات بدون قابلیت مذاکره از طالبان درخواست کرد و به طالبان اولتیماتوم داد. یکی از این مطالبات تحویل دادن بن‌لادن بود. طالبان در پاسخ می‌گوید که بن‌لادن در صورتی به آمریکا تحویل داده می‌شود که آمریکا مستندات خود را درباره‌ی نقش داشتن بن‌لادن در این ماجرا ارائه کند. اما بن‌لادن باید در یک دادگاه افغان محاکمه شود، نه در آمریکا. بدین ترتیب آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد. طالبان از هم پاشید و رهبرانش به سمت پاکستان فرار کردند. احتمالاً می‌دانید که بن‌لادن را در آن زمان پیدا نمی‌کنند و در سال ۲۰۱۱، طی عملیات ویژه‌ای توسط نیروهای یگان ویژه آمریکا در خانه‌اش به قتل می‌رسد.

و اما داعش - که بیش از آن دو گروه سر و صدا به پا کرد - بنیان‌گذار داعش، ابو مصعب الزرقاوی است. یک‌بار دیگر به عقب برمی‌گردیم و داستان را از این زاویه بازگو می‌کنیم.

ابو مصعب الزرقاوی و داعش

هرقدر دو نفر قبلی اهل مطالعه و درس و دیسیپلین بودند، زرقاوی یک لات بی‌سروپای تمام عیار بود. حتی آن قدر از لحاظ شخصیتی پایین بود که بن‌لادن حاضر نبود او را در گروه خود بپذیرد. زرقاوی در سال ۱۹۶۶، در یک خانواده‌ی فلسطینی-اردنی، در شهر زرقای اردن به دنیا آمد. همان‌طور که گفتیم، زرقاوی اهل درس و تحصیل نبود و از دبیرستان ترک تحصیل کرده و همان زمان هم خلافکار خلاف‌های جزئی بود و گفته می‌شد که دلال روسپی‌ها و سکس بوده‌است.

اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی، زرقاوی هم به افغانستان رفت که به مجاهدین بپیوندد، اما وقتی به افغانستان رسید که جنگ رو به پایان و شوروی در حال ترک افغانستان بود. اولین کاری که آن‌جا پیدا کرد این بود که خبرنگار یک روزنامه‌ی اسلامی شد. همان‌طور که در ابتدا گفتیم، به دلیل سابقه‌ی بزهکاری و دیدگاه‌هایش به تکفیر، بن‌لادن وی را در گروه خود نمی‌پذیرفت. (در فقه اسلامی، تکفیر مفهومی است که طی آن یک مسلمان، مسلمانی دیگر را کافر می‌خواند و مدعی می‌شود که از راه دین منحرف شده‌است و شاید خود را محق بداند که آن شخص را بکشد.) در حقیقت زرقاوی یک سنی بسیار افراطی بود که به شدت با مذهب شیعه مشکل داشت و بعدها سعی کرد جنگ بین سنی و شیعه را تشدید کند.

زرقاوی بعد از افغانستان به اردن رفت و در آن‌جا گروهی را تشکیل داد و پس از مدتی به زندان افتاد. گفته می‌شود که پس از رفتن به زندان، ارتباطاتش قوی‌تر و آرزوهایش بزرگ‌تر می‌شوند. وقتی از زندان آزاد شد دوباره سعی کرد که گروه خود را احیا کند. او همچنین برنامه‌های تروریستی‌ای داشت که لو رفتند و در نهایت مجبور به فرار به پاکستان شد. درخواست ورود او به پاکستان پذیرفته نشد و در نهایت دوباره به افغانستان بازگشت و سعی کرد از بن‌لادن کمک مالی بگیرد تا گروه خود را تشکیل دهد.

گروه جدیدی که تشکیل داد، «جماعت التوحید و جهاد» یا نسخه‌ی اولیه‌ی داعش است. در سال ۲۰۰۱ که آمریکا به بهانه‌ی بن‌لادن به افغانستان حمله کرد، زرقاوی برای کمک به نیروهای طالبان و القاعده در مقابل آمریکا تلاش می‌کند؛ ولی گویا مجروح شده، به ایران فرار کرده و احتمالاً در مشهد مداوا می‌شود.

القاعده - که کمی تضعیف شده‌است - نهایتاً در سال ۲۰۰۴ با ملحق شدن زرقاوی و گروهش به القاعده موافقت کرده و زرقاوی نیز عهد و وفاداری خود را به القاعده و بن‌لادن اعلام می‌کند و در نتیجه گروهی AQI در عراق (یا همان القاعده در عراق) شکل می‌گیرد. اوضاع به همین منوال پیش می‌رود تا سرانجام زرقاوی در یکی از بمباران‌های ارتش آمریکا کشته شده و معاونینش (از جمله انباری، که گفته می‌شد مغز متفکر برنامه‌های زرقاوی بوده) دستگیر می‌شوند و به نوعی این گروه از بین می‌رود.

تا این‌که (مانند سال ۱۹۸۹ که شوروی افغانستان را ترک کرد و باعث ایجاد خلاء قدرت شد) آمریکا در سال ۲۰۱۱ تصمیم گرفت از عراق بیرون بیاید. این تصمیم با حوادث دیگری در خاورمیانه مصادف می‌شود؛ از جمله بهار عربی و اتفاقاتی که برای کشورهای مثل تونس، مصر، سوریه و... در جریان بود. از طرفی در سوریه جنگ داخلی شروع شد و در عراق نیز رهبری جدید به نام ابوبکر البغدادی رهبری گروه AQI را به عهده گرفت. این همان فردی‌ست که برای ما در کنار داعش بیشتر شناخته‌شده است. فردی بسیار دگم و افراطی که به نوعی دانشمند و محقق اسلامی بود!

بغدادی دستور می‌دهد تا یکی از معاونینش به سوریه رفته و شاخه‌ی جدیدی به نام جبهه‌ی النصره تأسیس کند و در کنار شورشی‌ها بجنگد. در سال ۲۰۱۳ آقای بغدادی اعلام می‌کند خلیفه‌ی تمام امت اسلام و رهبر تمام گروه‌های القاعده و به اصطلاح داعش در سوریه و عراق است. جبهه النصره از این ادعای جدید استقبال نمی‌کند، پیمان خودش را با القاعده حفظ کرده و از بغدادی جدا می‌شود. القاعده هم رابطه‌اش را با بغدادی قطع می‌کند. بغدادی اسم گروه جدیدش را ISIS (مخفف عبارت Islamic State of Iraq & Syria) یا داعش (دولته اسلامی فی العراق و الشام، به معنی دولت اسلامی در عراق و سوریه) می‌گذارد. نکته‌ای که حائز اهمیت است آن است که داعش، برخلاف

تمام گروه‌های جهادی دیگر، خود را به عنوان کشور و دولت معرفی می‌کند؛ دولتی که منطقه‌ای را تحت کنترل دارد و این با القاعده‌ای که بیشتر یک ایدئولوژی است، تفاوت دارد. در ضمن جاه‌طلبی داعش بسیار فراتر از تمام این گروه‌های جهادی بود: احیای خلیفه‌ی اسلامی زمان اوج قدرت اسلام. بغدادی خودش را خلیفه‌ی مسلمین معرفی می‌کند و از گرفتن رم و اسپانیا دم می‌زند و از تمام مسلمان‌های دنیا می‌خواهد تا به وی ملحق شوند. در این مدت چیزی حدود ۳۰ هزار نفر جنگجو از ۸۵ کشور، که بیشتر از خاورمیانه‌ای بودند، به داعش ملحق شدند. رفته‌رفته قدرت داعش در سوریه بیشتر شد. داعش به عراق هم بازگشت و شهرهای زیادی را تصرف کرد و به جایی می‌رسد که ابعاد قلمروی تحت کنترلش تقریباً به اندازه‌ی مساحت کشور انگلستان بود. نوع پذیرش داعش در اوایل حمله به عراق -به واسطه‌ی اینکه توسط مردم عادی سنی مورد استقبال قرار گرفت- بی‌شبهت به طالبان نبود؛ اما به تدریج جنایات و قتل عام گسترده شروع شده و باعث شد ائتلافی جهانی از هر طرف در مقابل داعش شکل بگیرد. از جمله آمریکا، ایران، کردها، دولت عراق، خود سوریه و... تا این‌که در نهایت چندی پیش آخرین پایگاه فیزیکی خود در سوریه را هم از دست دادند و می‌توان گفت آن داعش به نوعی از بین رفت.

داعش از کجا حمایت مالی می‌شد؟

گفته می‌شود که داعش چند منبع درآمدی داشته است:

- ۱- غارت شهرهای تصرف‌شده؛ همه چیز، از بانک‌ها گرفته تا فروش نفت و اموال مردم.
- ۲- پول‌هایی که به صورت اهدایات از بیرون واریز می‌شده است؛ توسط افرادی در عربستان و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس.
- ۳- آدم‌ربایی و اخاذی از افراد.
- ۴- دارایی‌هایی که جنگجویان خارجی باخود می‌آوردند.
- ۵- جمع‌آوری کمک‌های مالی از طریق شبکه‌های رسانه‌ای.

مشکلات بعد از شکست داعش

(هرچند که پنتاگون جدیداً اعلام کرده که داعش در حال تجدید قواست.) اکنون با از بین رفتن داعش، مشکلاتی به وجود آمده است. اول این‌که جنگجویانی که از کشورهای دیگر آمدند و آن‌هایی که زنده ماندند، می‌خواهند به وطن‌هایشان باز گردند. این دقیقاً همان مشکلی است که برای مجاهدین هم به وجود آمده بود. کسانی که از کشورهای مثل بوسنی، چین، سودان و جاهای دیگر آمده بودند و می‌خواستند برگردند. تمام کسانی که برای جنگ رفته بودند و حالا برگشته بودند، باعث ایجاد یک شبکه‌ی چند ملیتی جهانی جهادی شده بودند که قابلیت انجام دادن وظایف جهادی در هر جای دنیا را داشتند.

دومین مسئله، ماندن یا نماندن آمریکا در منطقه است. ترامپ پس از روی کار آمدن در آمریکا، همواره گفته است که آمریکا نباید بماند و هزینه کند و طرفدار خروج آمریکا بوده است؛ ولی مسئله این است که اگر تخلیه‌ی کامل انجام شود، دوباره معضل خلاءهای قدرتی و شکل‌گیری دوباره‌ی این گروه‌ها یا گروه‌های مشابه پیش می‌آید.

مشکل سوم این است که اگرچه داعش به صورت یک دولت اسلامی از بین رفته، ولی ایدئولوژی آن از بین نرفته است. شکست دادن یک منطقه یا یک کشور با مرزها و ارتش مشخص به مراتب بسیار آسان‌تر از شکست دادن یک ایدئولوژی است. خطر اصلی این است که اگر ایدئولوژی داعش باقی بماند، به راحتی نمی‌توان شکستش داد و شاهد حملات تروریستی از طرف این گروه در سراسر جهان خواهیم بود.

این بود مختصر داستانی از شکل‌گیری این سه گروه جهادی. به امید صلح برای همه انسان‌ها.

منابع

- <https://www.youtube.com/watch?v=4Ltr7x8nO2M>
- <https://www.youtube.com/watch?v=pzmO6RWy1v8>
- <https://www.youtube.com/watch?v=pzmO6RWy1v8>
- <https://www.youtube.com/watch?v=T6usr-C3lcQ>
- <https://www.youtube.com/watch?v=apG-lqLsDXY>
- https://www.youtube.com/watch?v=2V_qEYxV72E&t=401s
- <https://www.youtube.com/watch?v=fHPPrU7R8L2Y>
- <https://www.youtube.com/watch?v=jC7sRyh80lY>
- https://www.youtube.com/watch?v=lyp7a_RI-oU
- <https://www.youtube.com/watch?v=v6cgakzf2Rg>
- <https://www.youtube.com/watch?v=xJs7udS-fZ4>
- <https://www.youtube.com/watch?v=FDQLHFBp4aM>
- <https://www.britannica.com/place/Afghanistan/Dust-Mohammad-1826-39-1843-63>
- https://en.wikipedia.org/wiki/The_Great_Game
- https://en.wikipedia.org/wiki/Saur_Revolution
- https://en.wikipedia.org/wiki/History_of_Afghanistan#Barakzai_dynasty_and_British_influence

https://en.wikipedia.org/wiki/Soviet%E2%80%93Afghan_War
<https://www.bbc.com/news/world-south-asia-11451718>
https://en.wikipedia.org/wiki/Osama_bin_Laden#Formation_and_structuring_of_Al-Qaeda
<https://www.counterextremism.com/threat/taliban>
<https://www.mashreghnews.ir/news/176518>
<https://www.nber.org/digest/jun16/w22190.html>
https://en.wikipedia.org/wiki/Islamic_State_of_Iraq_and_the_Levant#Finances
https://en.wikipedia.org/wiki/Abu_Musab_al-Zarqawi
https://en.wikipedia.org/wiki/Soviet%E2%80%93Afghan_War
<https://www.theatlantic.com/ideas/archive/2018/11/isis-origins-anbari-zarqawi/577030/>
https://en.wikipedia.org/wiki/Abu_Bakr_al-Baghdadi

Digesttt